

## تفاوت دستور زبان داستان در دو روایت مختلف از داستان افشین و بودلف

فضل‌الله خدادادی\* / محمود براتی\*\* / شیرین عاشورلو\*\*\*

دریافت مقاله:

۱۳۹۳/۱۲/۲۳

پذیرش:

۱۳۹۴/۳/۱۰

### چکیده

هدف این مقاله بررسی تطبیقی دستور زبان داستان و ساختار پیرنگ در دو روایت از داستان «افشین و بودلف» در تاریخ بیهقی به قلم ابوالفضل بیهقی، و فرج بعد الشدة اثر قاضی محسن تنوخی است. به نظر می‌رسد اگرچه از نظر گونه روایت و نقطه دید، تفاوتی در ساختار دستور زبان دو روایت دیده نمی‌شود، اما در واکاوی و تحلیل ساختار دستور زبان دو روایت، از دیدگاه علم روایت شناسی ساختارگرا، همواره این نکته جالب ذهن نگارندگان را به خود مشغول کرده بود که با وجود شباهت دستور زبان داستانی در گونه روایت و نوع پیرنگ، و مرحله عقد قرارداد کنشگران، بین دو روایت تفاوتی موجود است؛ بدین صورت که در روایت تاریخ بیهقی مرحله عقد قرارداد بین کنشگران به صورت ملموس به زبان می‌آید، در حالی که روایت فرج بعد الشدة، فاقد عقد قرارداد بین کنشگران است. نتایج پژوهش حاضر که به شیوه توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای فراهم آمده است، نشان می‌دهد که با توجه به نظریه دو گونه روایت دنیای داستان، همسان متن‌گرا و کنشگر در هر دو روایت وجود دارد و پیرنگ آنها از نوع فرمول الگوی پیوندی  $(\text{No}_7 \rightarrow \text{s}_1 = \text{f}\{\text{s}\} \text{PN})$  است، درحالی‌که از نظر دستور زبان داستان و مرحله عقد قرارداد کنشگران، بین دو روایت تفاوتی موجود است.

**کلیدواژه‌ها:** روایت‌شناسی ساختارگرا، دستور زبان داستان، افشین و بودلف، پیرنگ، تاریخ بیهقی، فرج بعد الشدة.

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین. (نویسنده مسئول) fazlollah1390@yahoo.com

\*\* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان.

\*\*\* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان.

## مقدمه

ادبیات کهن فارسی به دلیل غنی بودن پیکره، انواع قالب‌های داستان و شعر را در درون خود جای داده است. امروزه یکی از خیزش‌های علمی معاصر در ادبیات فارسی داستانی، تطبیق آثار کهن با نظریه‌های ادبی جدید است؛ در این زمینه تلاش‌های فراوانی شده و نتایج ثمربخشی نیز به دست آمده است. «امروزه در نظریه ادبی یا بوطیقا<sup>۱</sup> مفاهیم و دیدگاه‌هایی مطرح می‌شود که هم به شناخت کلیت نظام ادبیات کمک می‌کند و هم به تحلیل آثار ویژه و جداگانه». (اسکولز، ۱۳۸۳: ۱۲۳)

نظریه ساختارگرایی<sup>۲</sup> از مهم‌ترین این نظریه‌های ادبی است که به بررسی و تحلیل ساختارهای عام در نظام‌های معناداری همچون زبان، داستان، اسطوره و ... می‌پردازد. (قاسمی‌پور، ۱۳۸۸: ۱۹۰) امروزه به دنبال ترجمه این نظریه‌ها به زبان فارسی، دریچه جدیدی بر روی منتقدان و نظریه‌پردازان داستان و رمان گشوده شده است. به طوری که یکی از خیزش‌های اخیر علمی در حیطه بررسی ادبیات و داستان‌های کهن متون فارسی، براساس این نظریه‌ها که هم به ابعاد ساختاری این آثار اشاره دارد و هم نوید آینده‌ای علمی را می‌دهد، صورت گرفته است. چرا که نظریه برای نظریه فایده‌ای ندارد و هنگامی سودمند است که به کار بسته شود. (سلدن و ویدوسون، ۱۳۷۷: ۲۰)

از این‌رو، کاربرت این نظریه‌ها (همچون نظریه ژپ لیت ولت<sup>۳</sup> و پراپ<sup>۴</sup>) در تحلیل متون داستانی ادب فارسی، هم درک و فهم ما را از

کلیت نظام ادبیات فراتر خواهد برد و هم این دیدگاه‌های انتزاعی را عینی‌تر خواهد ساخت. ساختارگرایی با در نظر گرفتن قواعد درون متنی، به تحلیل اثر ادبی می‌پردازد و می‌کوشد قوانینی را کشف کند که تا حد امکان قابل تعمیم به دیگر متون، به ویژه متن‌های مشابه باشد، این قوانین مشترک یا تکرار شونده، همان ساختار متن یا روایت است که پراپ آنها را کارکرد خواننده است. (دهقانیان و حسام‌پور، ۱۳۹۰: ۱۱۹)

در این جستار صرف‌نظر از گونه قالب تاریخ بیهقی و فرج بعده الشده، به مقایسه ساختار پیرنگ در داستان افشین و بودلف در این دو متن تاریخی و تعلیمی می‌پردازیم. اگرچه ابوالفضل بیهقی با دو قرن اختلاف، بعد از قاضی تنوخی به نقل این داستان می‌پردازد، به‌رغم حفظ گونه داستان و نوع الگوی پیرنگ، از نظر جایگاه عقد قرارداد کنشگران در ساختار پیرنگ دو داستان، تفاوت موجود است.

در این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای می‌کوشیم تا به واکاوی این تفاوت ظریف در ساختار پیرنگ دو روایت بپردازیم، لذا سؤالات اساسی‌ای که پیکره پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهد این‌گونه مطرح می‌شود:

الگوی پیرنگ و گونه روایت به کار رفته در این دو متن، براساس نظریات پراپ و ولت از کدام نوع است؟ و به تبع آن چه زاویه دیدی (پرسپکتیو روایی) در دو روایت دیده می‌شود؟

## پیشینه پژوهش

در مورد ویژگی‌های سبکی و زبانی تاریخ بیهقی و داستان افشین و بودلف مقالات زیادی نوشته شده است به عنوان مثال حسام‌پور و همکار

1. Poetics
2. Structuralism
3. Jape Lint Veldt
4. Prop

الگوهای روایت است» (نجومیان، ۱۳۸۵: ۳۰۶) و همان‌گونه که رابطه علی و معلولی در داستان به چشم می‌خورد، در تاریخ نیز به وضوح دیده می‌شود. ارسطو می‌گوید: «داستان بازنمایی فعل (عمل) فعل است به کمک یک طرح». (استنفورد، ۱۲۸۶: ۱۴۴) طبق این گفته ارسطو داستان و تاریخ هر دو مربوط به عمل هستند و آن عمل را از طریق واژگان کتبی و شفاهی بیان می‌کنند. به زبان ساده‌تر می‌توان گفت: داستان بیانگر اعمال و وقایع تاریخ است به طوری که امروزه می‌توان حوادث تاریخ را با اندکی تغییر به داستان تبدیل نمود. «در زبان فارسی میان دو واژه «تاریخ» و «داستان» هیچ شباهت صوری‌ای وجود ندارد. اما در زبان لاتین واژه *storia* به هر دو معنای داستان و روایت تاریخی به کار می‌رفته است. همچنین امروز واژه *histoire* در زبان فرانسوی، و واژه *storia* در زبان ایتالیایی، به هر دو معنا به کار می‌روند. در انگلیسی هم میان *history* و *story* نزدیکی و شباهت آشکار است». (احمدی، ۱۳۸۷: ۱۴۰) پس با قبول این فرض که هم داستان و هم تاریخ، نوعی روایت هستند یا به زبان ساده‌تر تاریخ برای بیان وقایع گذشته از داستان مدد می‌گیرد، به بررسی ساختار دستور زبان دو روایت از داستان «افشین و بودلف» می‌پردازیم.

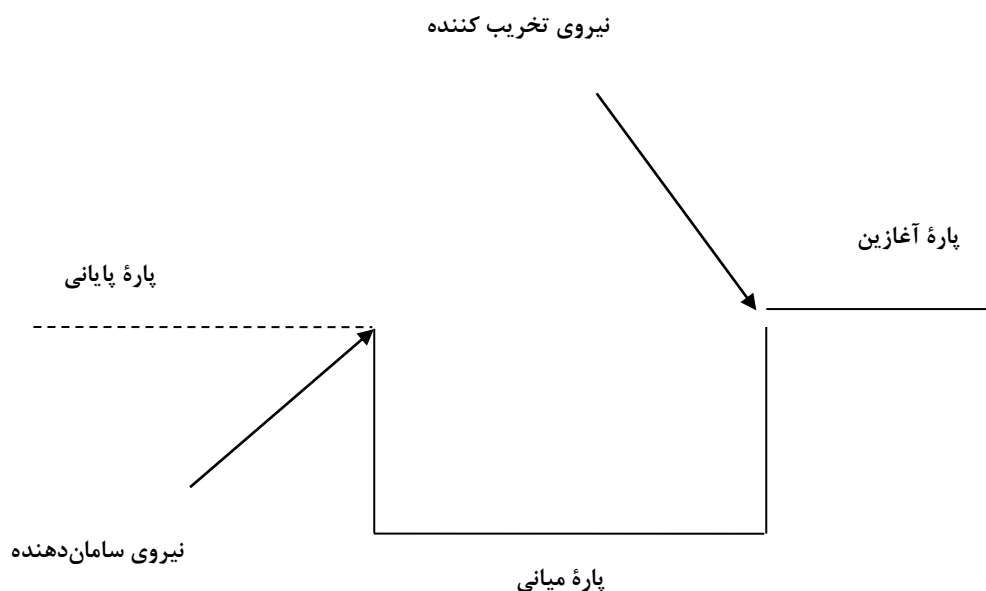
می‌توان هر داستان را شامل پنج موقعیت داستانی دانست به طوری که تمام داستان‌ها دارای این الگو بوده و از آن تبعیت کنند و می‌توان گفت هر داستان شامل نوعی توالی حوادث بین کنشگران است که باعث تداوم پیرنگ و بسط آن به جلو می‌شود. در هر داستان شخصیت‌ها بر مبنای عملی دست به کنش می‌زنند و در انتها یا به نتیجه‌ای مطلوب رسیده یا به هدف خویش نائل

(۱۳۸۸)، «بررسی تطبیقی حکایت‌های بوبکر حصیری و افشین و بودلف»، پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی (گوهر گویا)، سال سوم، شماره چهارم، پیاپی ۱۲، صص ۹۲-۶۵. در این مقاله به مقایسه ساختار دو داستان از نظر شباهت‌های ساختاری پرداخته شده است. علی رازقی‌شانی (۱۳۹۱)، «بررسی عناصر داستانی داستان افشین و بودلف»، رشد آموزش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۵۸، صص ۲۹-۲۴ و همچنین سعید حسام‌پور (۱۳۹۰)، «مقایسه شگردهای داستانی در روایت‌های بیهقی و تنوخی»، پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی (گوهر گویا)، سال پنجم، شماره اول، پیاپی ۱۷، صص ۴۴-۱۷، نیز به مقایسه عناصر داستانی و نحوه کارکرد آنها در دو روایت مختلف این داستان پرداخته‌اند، اما پژوهشی که با تکیه بر نظریه‌های نوین ساختارگرایی و روایت‌شناسی و با ادله علمی به مقایسه ساختار دستور زبان دو روایت از این داستان پردازد، تا کنون انجام نشده است. از دیگر حسن‌های پژوهش حاضر آن است که با تکیه بر جدیدترین نظریه‌های ساختارگرایی داستان به بررسی ساختار این دو روایت از داستان افشین و بودلف در فرج بعده الشدة و تاریخ بیهقی می‌پردازد.

## دستور زبان داستان<sup>۱</sup> و مرحله عقد قرارداد در ادبیات داستانی

در این پژوهش با صرف نظر از گونه ساختاری دو متن - تاریخ بیهقی به عنوان تاریخ و فرج بعده الشدة به عنوان یک متن ادبی/اخلاقی - در پی واکاوی دستور زبان دو روایت از داستان افشین و بودلف هستیم؛ اگرچه «تاریخ نیز به شرح آنچه گذشته است می‌پردازد و تابع

نمی‌آیند. پنج موقعیت ساختار داستان براساس پیرنگ و توالی حوادث را می‌توان این گونه ترسیم نمود، بر این باوریم که ساختار پیرنگ هر داستان از پنج نقطه تشکیل شده که دارای وضعیت اولیه، نیروی تخریب‌کننده<sup>۱</sup>، وضعیت میانی، نیروی سامان‌دهنده و وضعیت پایانی است:



داستان آگاهی ندارد، پس بنابراین می‌توان گفت پیرنگ شکل هنری ساختار داستان است درحالی که داستان همان شرح وقایع براساس زمان تقویمی آن است. در اینجا به طور خلاصه ابتدا پیرنگ دو روایت از داستان «افشین و بودلف» را ذکر کرده، در ادامه به بررسی تفاوت‌های ساختاری در دستور زبان دو داستان می‌پردازیم:

### روایت تاریخ بیهقی

ابوالفضل بیهقی نوشته است: اسماعیل بن شهاب گوید از احمد بن ابی داود شنیدم که گفت: یک

پیرنگ<sup>۲</sup> (سیوژت) در تعریف فرمالیست‌ها، مجموعه ساختارگرفته همه رویدادهای علت و معلولی است که از طریق آن می‌توان زنجیره علت و معلولی‌ای را که این رویدادها را به هم پیوند می‌دهد، برقرار سازیم. (اوحدی، ۱۳۹۱: ۱۵۹). فورستر<sup>۳</sup> نیز پیرنگ را سوای از داستان و براساس روابط علی و معلولی تعریف می‌کند: «پیرنگ نیز روایتی از رویدادهاست، اما تأکید روی روابط علت و معلولی نهاده می‌شود و علت بر آن سایه می‌افکند، و با یک راز همراه است و همیشه با سؤال (چرا؟) همراه است.» (مکوئیلان، ۱۳۸۸: ۷۴). اکنون می‌توان گفت: هرگونه جابه‌جایی مربوط به پیرنگ داستان است که حالتی هنری دارد و فقط برای نویسندگان و خوانندگان ماهر قابل درک است، و آلا یک مخاطب غارنشین یا کودکی که در پی کشش یا جذب روایت می‌رود، هیچ‌وقت از ساختار پیرنگ

۱. تخریب به معنای منفی آن در نظر نیست؛ هرگونه تغییر در داستان نوعی تخریب به حساب می‌آید.

2. Plot  
3. Forster

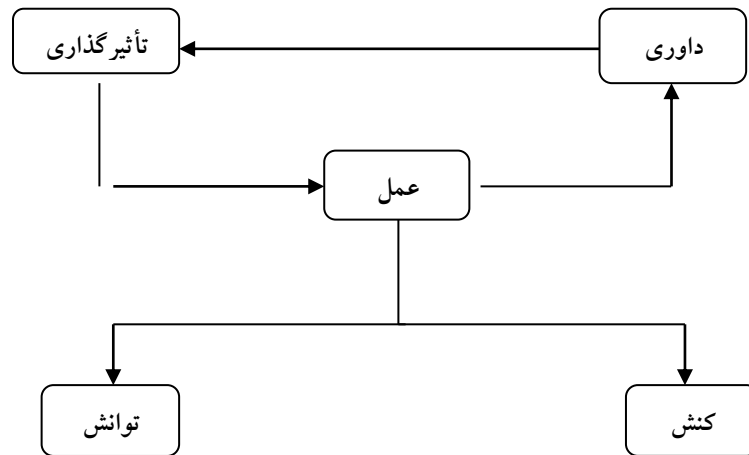
شده بود در جواب اعتراض او گفت: احمدبن ابی داود راست گفته و فرمان من را گزارده است. زیرا بودلف از خدمتکاران قبلی دربار ماست. بعد از آن بودلف آزاد شد و از من تشکر کرد. (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۲۴-۲۱۴ با تصرف و تلخیص)

#### روایت فرج بعدالشدۀ

«احمدبن ابی داود چنین حکایت کند که یک روز به نزدیک معتصم رفتم و گفتم: یا ابا عبدالله امروز افشین از پای نشست تا دست او را بر جان و مال قاسم بن عیسی آزاد نگردانیدم. احمدبن ابی داود گوید چون این سخن از معتصم بشنودم، جهان روشن بر چشم من تاریک شد و بیم آن بود که از فرط اندوه بر فوت بودلف هلاک شوم و به سرعت روی به سرای افشین نهادم و دیدم بودلف را بر سفره‌ای چرمین نشانده و قصد بریدن سر وی دارد. چون هر چه التماس کردم فایده نداشت به دروغ گفتم من فرستاده معتصم هستم و پیام او را می‌رسانم که اگر بودلف را هلاک کنی تو را مجازات خواهم کرد. گفت چطور فرمان معتصم است که دیشب دست مرا بر وی آزاد گذاشته است؟ دانستم که زود به نزد معتصم رود؛ با عجله به سمت دربار حرکت کردم و چون به نزد معتصم رسیدم و تعریف می‌نمودم که چه بر من رسیده، معتصم ناراحت شد که تو چطور با این مقام و شهرت به نزد آن مرد رفتی و او درخواست تو را اجابت نکرد؟ که ناگهان افشین وارد شد و من ساکت شدم. هنگامی که در مقام اعتراض برآمدم معتصم ناراحت شد و گفت احمد فرمان ما رسانده و راست می‌گوید. سپس بودلف از مرگ نجات

شب در روزگار معتصم، نیمه‌شب از خواب بیدار شدم و هر چند حیلت کردم خوابم نیامد. با خود گفتم چه خواهد بود؟ و قرار نمی‌یافتم و دلم گواهی می‌داد که کاری افتاده است. برنشستم و به درگاه رفتم، معتصم را دیدم سخت اندیشمند است. گفتم چه شده است؟ گفت بنشین تا بشنوی. گفت این افشین به حکم خدمتی که به دربار کرده است به دلیل خصومتی که با بودلف داشت، دیشب به اصرار از من خواست تا دست وی را بر بودلف گشاده گردانم و چون روز شود بودلف بیچاره را بگیرد و بکشد. گفتم یا امیرالمؤمنین، بودلف از بزرگان عرب است و به دربار خدمت کرده است، نباید که چنین شود. گفتم یا امیرالمؤمنین این درد را درمان چیست؟ گفت اکنون نزد افشین برو و اگر اجازه نداد با التماس پیش وی رو و او را از کشتن بودلف منصرف کن. احمد گفت چون این بشنودم به سرعت به سمت خانه افشین رفتم و دیدم که سفره‌ای چرمین نهاده و می‌خواهد بودلف را بکشد، به اکراه از او خواستم تا از خون وی درگذرد، چون راضی نمی‌شد به دروغ گفتم که فرستاده امیرالمؤمنین (معتصم) هستم و این دستور وی است که می‌گزارم. افشین با عصبانیت از این کار منصرف شد و من دانستم که هم اکنون به نزد معتصم می‌رود، زیرا معتصم دیشب دست وی را بر بودلف باز گذاشته بود. بنابراین، من به سرعت به نزد معتصم تاختم تا او را در جریان کار قرار دهم و چون به آنجا رسیده بودم که بوسه بر کتف و دست افشین دادم و فایده نداشت افشین از در وارد شد و من ساکت شدم. معتصم که از رفتار افشین ناراحت

یافت». (تنوخی، ۱۳۸۷: ۳۳۸-۳۴۳ با تصرف و تلخیص) گریماس<sup>۱</sup> در هر داستان پنج موقعیت کنشی زیر به صورت آشکار یا پوشیده وجود دارد که اساس دستور زبان داستان را شکل می‌دهد: براساس نظریه‌های ساختارگرایی پراپ و



(مرحله داوری). این نمونه از نوع قرارداد بیرونی است، اما در داستان شیر و گاو در کلیله و دمنه، فقط مرحله تأثیرگذاری (قرارداد) و عمل (انجام فعل) بیرونی است، کلیله با شیر قرار می‌گذارد تا گاو را با زیرکی به خدمت وی آورد. اما داوری در ذهن کلیله می‌گذرد و او با خود فکر می‌کند که در مقابل این کار به مقام وزارت خواهد رسید.

نکته بسیار مهم این الگو آن است که مرحله داوری مربوط به نتیجه پایانی کار است و با ارزش‌های اخلاقی و انگیزه‌های درونی شخصیت آمیخته می‌شود؛ گاه خود شخصیت در مورد پایان کار خویش داوری می‌کند (مثل کلیله که انگیزه قدرت‌طلبی دارد) یا جامعه و اطرافیان را داور کار خویش قرار می‌دهد (مثل رستم که در نبرد با سهراب وقتی به کار خویش می‌اندیشد به این

در این الگو منظور از «تأثیرگذاری» همان قرارداد بین شخصیت‌هاست (تأثیرگذاری). مثلاً شخصیت X با شخصیت Y قراردادی منعقد می‌کنند که چنانچه شخصیت X، فلان کار را انجام دهد (عمل) و چنانچه بعد از قضاوت (داوری) آن کار به نحو مطلوب انجام شده باشد، فرد انجام‌دهنده عمل پاداشی دریافت نماید. مثال این موضوع در زندگی روزمره معادل هنگامی است که به کسی می‌گوییم اگر فلان کار را به درستی انجام دهی، فلان مبلغ را به تو می‌دهم.

بارزترین مثال داستانی برای این الگو داستان رستم و اسفندیار است. در این داستان گشتاسب با اسفندیار قرار می‌گذارد (مرحله عقد قرارداد) که اگر رستم را دست بسته به نزد وی آورد (عمل)، تاج و تخت را تقدیم وی کند

خرم‌دین را برانداخت و به روزگار دراز جنگ پیوست تا او را بگیرد و ما او را بدین سبب از حد اندازه افزون بنواختیم و درجه‌ای سخت بزرگ بنهادیم، همیشه وی را از ما حاجت آن بود که دست وی را بر بودلف گشاده گردانیم تا نعمت و ولایتش بستاند و او را بکشد». (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۱۴) اما هنگامی که کنش خویش را در مقام داوری قرار می‌دهد (مرحله داوری) از کرده خویش پشیمان می‌شود: «پس از این اندیشمندم که هیچ شک نیست که او را چون روز شود بگیرند و مسکین خبر ندارد و نزدیک این مستحیل برند و چندان است که به قبض وی آمد، در ساعت هلاک کندش». (همان: ۲۱۵)

بنابراین، بر اثر این کنش، و داوری آن، قرارداد دیگری بین معتصم و احمد بن ابی‌داود بسته می‌شود که کنش اصلی داستان است و نقطه تفاوت روایت تاریخ بیهقی با فرج بعد الشده نیز به حساب می‌آید: «{احمد} گفتم: یا امیرالمؤمنین این درد را چاره چیست؟ گفت جز آن نشناسم که تو هم اکنون نزدیک افشین روی و اگر بار ندهد خویشتن را اندر افکنی و به خواهش و تضرع و زاری پیش این کار باز شوی، چنان که البته به قلیل و کثیر از من هیچ پیغام ندهی و هیچ سخن نگویی تا مگر حرمت تو را نگاه دارد و حال و محل تو داند و دست از بودلف بدارد و وی را تباه نکند و به تو سپارد». (همان: ۲۱۵) پس همان‌گونه که مشاهده می‌شود در روایت تاریخ بیهقی دو مرحله عقد قرارداد بین شخصیت‌ها دیده می‌شود، یک قرارداد فرعی که در ابتدای داستان ذکر می‌گردد (قرارداد بین

نتیجه می‌رسد که باید سهراب را کشت و گرنه جامعه او را شکست خورده می‌پندارد). دقت در انگیزه اعمال آدمی نسبت به دیگر موجودات نیز خود نشانگر نوعی هدف و انگیزه در اعمال وی است. مثلاً ما ورزش می‌کنیم تا سالم باشیم و به خاطر خود ورزش نیست که به آن می‌پردازیم. غذا می‌خوریم تا رفع گرسنگی کنیم درحالی‌که گاو بدون انگیزه این کار را انجام می‌دهد و گاه تا حد مرگ نیز غذا می‌خورد. بنابراین گاه یک هدف، موجب حس منجر به انجام کاری در انسان می‌شود که آن را محرک عمل آدمی در برابر حیوانات می‌نامیم.

اکنون در این جستار در پی آنیم تا این الگوی ساختاری را دست‌آویزی برای تشریح دستور زبان داستانی و گونه پیرنگ در داستان‌های منتخب این پژوهش قرار دهیم و با تکیه بر این الگو به نوعی قرارداد ساختاری برای پیرنگ این داستان‌ها دست یابیم.

از باب ریخت‌شناسی<sup>۱</sup>، می‌توان به صراحت مشاهده کرد که سه مرحله «تأثیرگذاری، عمل و داوری» در ساختار این دو داستان به چشم می‌خورد. مرحله عقد قرارداد و به تبع آن دو مرحله کنش و توانش در دو روایت از داستان افشین و بودلف با یکدیگر متفاوت است. در روایت تاریخ بیهقی، در ابتدا معتصم با افشین قراردادی بسته است که براساس آن افشین می‌تواند مال و جان بودلف را بگیرد: «اینک این سگ ناخویشتن‌شناس نیم‌کافر بوالحسن افشین به حکم آن که خدمتی پسندیده کرد و بابک

معتصم و افشین) و دیگری قرارداد اصلی که چارچوب پیرنگ داستان را شکل می‌دهد و بین معتصم و احمد بن ابی‌داود بسته شده است.

اما در روایت فرج بعد الشدة فقط از قرارداد فرعی بین کنشگران سخن به میان می‌آید و بین معتصم و احمد قراردادی بسته نمی‌شود، بلکه احمد خود پس از شنیدن سخنان معتصم مبنی بر آزاد گذاشتن دست افشین بر بودلف به سمت سرای افشین می‌رود: «احمد بن ابی‌داود که قاضی القضاة بود، چنین حکایت کند که یک روز به نزدیک معتصم رفتم. گفت: یا با عبدالله امروز ابوالحسن افشین از پای نشست تا دست او را بر جان و مال قاسم بن عیسی مطلق نگردانیدم... احمد بن ابی‌داود گوید: چون این سخن از معتصم بشنودم جهان پیش چشمم تاریک شد و بیم آن بود که از فرط اندوه هلاک شوم و بی‌خویشتن از پیش معتصم بیرون آمدم و روی به سرای افشین نهادم...» (تنوخی، ۱۳۸۷: ۳۳۸)

همان‌گونه که بیان شد، در تاریخ بیهقی بعد از قرارداد فرعی، بین معتصم و احمد قراردادی بسته می‌شود (مرحله عقد قرارداد بین کنشگران) تا احمد به نزد افشین رفته و بدون اینکه سخنی از معتصم بر زبان آورد، بودلف را نجات دهد، اما در روایت فرج بعد الشدة هیچ قراردادی بین معتصم و احمد بسته نمی‌شود و احمد خود بعد از شنیدن سخن معتصم روی به سرای افشین می‌نهد.

علاوه بر این برخلاف روایت تاریخ بیهقی، در روایت فرج بعد الشدة، از داوری معتصم (کنش معتصم) بعد از قرارداد با افشین سخنی به

میان نمی‌آید. به عبارت دیگر روایت فرج بعد الشدة فاقد مرحله داوری اولیه است و معتصم از عمل خویش ابراز ناراحتی نمی‌کند: «معتصم گفت: یا ابی‌عبدالله امروز ابوالحسن افشین از پای نشست تا دست او را بر جان و مال قاسم بن عیسی مطلق نگردانیدم». (همان: ۳۳۸) در حالی که در روایت تاریخ بیهقی معتصم را در برابر داوری کنش خویش بسیار ناراحت می‌یابیم (تفاوت در مرحله داوری اولیه در دو روایت). «در رستم معتصم را دیدم سخت اندیشمند و تنها، به هیچ شغل مشغول نه...» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۱۴) اما بعد از انجام کنش اصلی داستان (نجات دادن بودلف)، وقتی کار احمد بن ابی‌داود در مقام داوری قرار می‌گیرد در هر دو روایت، مرحله داوری دوم شبیه به هم است. معتصم در جایگاه خلیفه و در مقام داور بین کنشگران در هر دو روایت، کارهای قبلی بودلف را ستایش کرده و به‌رغم پیغام دروغ احمد، به دید مصلحت به آن می‌نگرد و آن را تأیید کرده، افشین را سرزنش می‌کند: «چون افشین بنشست، به خشم امیرالمؤمنین را گفت: خداوند دوش دست من بر قاسم گشاده کرد، امروز این پیغام درست هست که احمد آورد که او را نباید کشت؟ معتصم گفت پیغام من است و کی تا کی شنیده بودی که بو عبدالله از ما و پدران ما پیغامی گذارد به کسی و نه راست باشد؟ اگر ما دوش پس از الحاح که کردی تو را اجابت کردیم در باب قاسم، بیاید دانست که آن مرد چاکرزاده خاندان ماست. خرد آن بودی که وی را بخواندی و به جان بر وی منت نهادی و او را به خوبی و با خلعت، باز خانه



کنشگران دو داستان تفاوت وجود دارد. در ادامه به بررسی بیشتر ساختار پیرنگ و گونه روایت دو داستان خواهیم پرداخت.

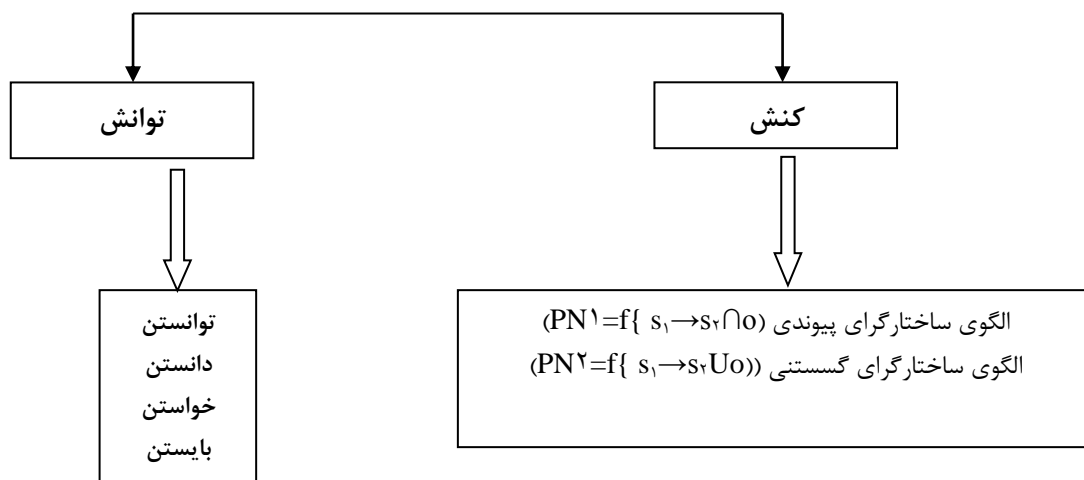
دو مرحله توانش و کنش رخدادهای داستان که در مرحله بعد از عقد قرارداد قرار می‌گیرد، در هر داستان باعث کشش پیرنگ و تعیین نوع دستور زبان داستان می‌گردد. در هر روایت چهار فعل روایی: دانستن، توانستن، خواستن و بایستن وجود دارد که باعث تداوم ساختار پیرنگ و در نتیجه شکل‌گیری کنش اصلی داستان به وسیله شخصیت‌ها می‌شود و گسست در عدم انجام هر یک از این افعال، باعث کشش روایت در داستان می‌گردد.

شکل زیر نشانگر دو مرحله توانش و کنش در ساختار داستان است که مرحله توانش بر اساس چهار فعل روایی توانستن، دانستن، خواستن و خواستن باعث کشش و تعلیق در داستان می‌شود، درحالی‌که مرحله کنش تعیین‌کننده نوع پیرنگ در هر داستان است:

فرستادی و آنگاه آزرده کردن بوعبدالله از همه زشت‌تر بود. بازگرد و پس از این هشیارتر و خویشتن‌دارتر باش». (همان: ۲۲۰)

در روایت فرج بعد الشدة نیز معتصم در مقام داور به سرزنش عمل افشین و ستایش احمد می‌پردازد: «افشین در آمد و گفت: امیرالمؤمنین می‌داند که قاسم بن عیسی در حق من چه بدی‌ها کرده است و قاصد جان و مال گشته، و امروز امیرالمؤمنین حکم من بر او نافذ گردانیده است و ملتسمی را که مدت‌های مدیدی در آرزوی آن بوده‌ام، ارزانی فرموده، این مرد آمده است و اشارت به من کرد که امیرالمؤمنین می‌فرماید متعرض قاسم مباش و اگر رنجی بدو رسانی تو را قصاص کنم. معتصم در خشم شد و گفت: راست می‌گوید من فرموده‌ام، دست تعرض از او کوتاه دار تا زبان اعتراض بر تو دراز نشود...» (تنوخی، ۱۳۸۷: ۳۴۱)

پس همان‌گونه که ساختار دستور زبان دو داستان نشان می‌دهد، در مرحله عقد قرارداد بین



در مرحله توانش و کارکرد افعال روایی نیز اختلاف ظریفی در پیرنگ دو روایت دیده می‌شود. همان‌گونه که در افعال کنشگران دو روایت نیز مشاهده می‌شود، معتصم از قدرت بالایی برخوردار است و این به دلیل جایگاه سیاسی و اجتماعی وی به عنوان خلیفه است و همان‌گونه که در متن دو داستان نیز آمده، وی به دلیل قدرتی که دارد، از این توانایی برخوردار است که دست افشین را به دلیل خدماتی که در گذشته به دربار نموده است (برانداختن بابک خرم‌دین) بر بودلف باز گذارد تا او را بگیرد و اموال وی را تصاحب کند و حتی او را بکشد (نمود فعل روایی توانستن). حتی در انتهای روایت نیز باز خلیفه به دلیل توانایی و قدرتی که دارد افشین را از کشتن بودلف منع می‌کند و در تمام داستان محور قدرت و اختیار و توانایی معتصم است و نه کس دیگر.

بررسی دقیق‌تر پیرنگ دو داستان نشان می‌دهد که معتصم بعد از اینکه دست افشین را بر بودلف باز گذاشته، خود از عمل خویش پشیمان است: «در رفتم معتصم را دیدم سخت اندیشمند و تنها، به هیچ شغل مشغول نه» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۱۴) و حتی هنگامی که حرف‌های احمدبن ابی‌داود مبنی بر خدمات قبلی بودلف را تأیید می‌کند، نشانگر پشیمانی وی از این کار است و خود گویای این امر است که نباید آسیبی به بودلف رسد و به هر طریق باید زنده بماند (نمود فعل روایی بایستن): «گفتم الله الله یا امیرالمؤمنین که این خونی است ناحق و ایزد عزّه ذکره نپسندد و آیات و اخبار خواندن گرفتم؛ پس

گفتم: بودلف بنده خداوند است و سوار عرب است و مقرر است که وی در ولایت جبال چه کرد و چند اثر نمود و جانی در خطر نهاد تا قرار گرفت و اگر این مرد خود بر افتد خویشان و مردم وی خاموش نباشند و درجوشند و بسیار فتنه بر پای شود. گفت یا ابا عبدالله همچنین است که تو می‌گویی و بر من این پوشیده نیست». (همان: ۲۱۵)

در روایت فرج بعد الشدة، بافت کلام پوشیده است اما می‌توان از آن دریافت که معتصم از آسیب رسیدن به بودلف راضی نیست که خود گویای نمود یافتن فعل بایستن است: «[احمدبن ابی‌داود] گفتم: یا امیرالمؤمنین! بر لفظ مبارک کلمه‌ای رفت در باب قاسم بن عیسی، دلیل بود بر آنکه امیرالمؤمنین را میل است بر آنکه دم او از اراقت مصون و عرض او از تلف محروس ماند». (تنوخی، ۱۳۸۷: ۳۴۱)

آنچه در دو روایت به خوبی گویای نمود یافتن فعل روایی خواستن است؛ صحنه نهادن معتصم بر پیغام دروغ مصلحتی احمدبن ابی‌داود از طرف وی به افشین است. هنگامی که تلاش‌های احمد برای نجات بودلف به جایی نمی‌رسد، وی به دروغ بیان می‌دارد که فرستاده خلیفه (معتصم) هستم و این دستور وی است، تا بودلف را رها کند و آسیبی بر وی نرساند و با این حربه جان بودلف را نجات می‌دهد. در این پژوهش، این رفتار کنشگر داستان را دست‌آویزی برای تأیید فعل روایی خواستن در بافت روایت قرار داده‌ایم. همان‌گونه که در متن دو روایت نیز مشاهده می‌شود، تأیید دروغ احمدبن ابی‌داود،

۳۴۱) همان‌گونه که مشاهده شد، نمود سه فعل روایی توانستن، بایستن و خواستن در هر دو روایت شبیه به هم است، اما آنچه باعث کشش و تعلیق بیشتر یا به عبارت ساده‌تر داستانی شدن یا شکل داستان‌شدگی بیشتر در تاریخ بیهقی نسبت به روایت محسن تنوخی شده است، تفاوت در نمود فعل «دانستن» در دو روایت است.

در روایت بیهقی بر خلاف روایت تنوخی، معتصم در مورد فعل خویش بعد از رسیدن احمدبن ابی‌داود به دانایی می‌رسد. اگرچه قبل از رسیدن وی تشویش و دلهره دارد و چون دست افشین را باز گذاشته است دیگر نمی‌داند و نمی‌تواند خود به نزد وی رفته و وی را منصرف کند، اما بعد از مشورت با احمدبن ابی‌داود به این دانایی می‌رسد که احمد را پنهانی و بدون این که از قول وی حرفی بر زبان راند به نزد افشین فرستد تا وی را از قتل بودلف باز دارد (نمود فعل دانستن): «گفتم یا امیرالمؤمنین این درد را درمان چیست؟ گفت: جز آن شناسم که تو هم‌اکنون نزدیک افشین روی و اگر بار ندهد خویشتن را اندر افکنی و به خواهش و تضرع و زاری پیش این کار باز شوی، چنان‌که البته به قلیل و کثیر از من هیچ پیغامی ندهی و هیچ سخن‌نگویی تا مگر حرمت تو را نگه دارد». (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۱۵) درحالی‌که در روایت فرج بعد الشدة درباره نمود فعل دانستن در کنش معتصم چیزی گفته نشده است و احمدبن ابی‌داود بعد از شنیدن سخن معتصم خود به سراغ افشین می‌رود: «احمدبن ابی‌داود چنین حکایت کند که یک روز به نزدیک معتصم رفتم، گفت: یا ابا عبدالله امروز ابوالحسن افشین از پای نشست تا دست او بر جان

نشانگر این است که خلیفه می‌خواهد بودلف زنده بماند (نمود فعل خواستن). در تاریخ بیهقی، انتهای روایت و نمود فعل خواستن چنین است: «چون افشین بنشست، به خشم امیرالمؤمنین را گفت: خداوند دوش دست من بر قاسم گشاده کرد، امروز این پیغام درست هست که احمد آورد که او را نباید کشت؟ معتصم گفت پیغام من است و کی تا کی شنیده بودی که بو عبدالله از ما و پدران ما پیغامی گذارد به کسی و نه راست باشد؟ اگر ما دوش پس از الحاح که کردی تو را اجابت کردیم در باب قاسم، بایاد دانست که آن مرد چاکرزاده خاندان ماست. خرد آن بودی که وی را بخواندی و به جان بر وی منت نهادی و او را به خوبی و با خلعت باز خانه فرستادی و آنگاه آزرده کردن بو عبدالله از همه زشت‌تر بود. بازگرد و پس از این هشیارتر و خویشتن دارتر باش». (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۲۰)

در روایت فرج بعد الشدة نیز نمود فعل خواستن شبیه به روایت تاریخ بیهقی است: «افشین در آمد و گفت: امیرالمؤمنین می‌داند که قاسم بن عیسی در حق من چه بدی‌ها کرده است و قاصد جان و مال گشته، و امروز امیرالمؤمنین حکم من بر او نافذ گردانیده است و ملتسمی را که مدت‌های مدیدی در آرزوی آن بوده‌ام ارزانی فرموده، این مرد آمده است و اشارت به من کرد که امیرالمؤمنین می‌فرماید متعرض قاسم مباش و اگر رنجی بدو رسانی تو را قصاص کنم. معتصم در خشم شد و گفت: راست می‌گوید، من فرموده‌ام، دست تعرض از او کوتاه دار تا زبان اعتراض بر تو دراز نشود...». (تنوخی ۱۳۸۷:

و مال قاسم بن عیسی مطلق نگردانیدم. احمد گوید چون این سخن از معتصم بشنیدم جهان روشن بر چشم من تاریک شد و بی خویشتن از پیش معتصم بیرون آمدم و روی به سرای افشین نهادم...» (تنوخی، ۱۳۸۷: ۳۳۸) علاوه بر معتصم، احمد بن ابی داود نیز در هر دو روایت در کنش خویش از نادانی به دانایی می‌رسد. آنجا که التماس وی در برابر افشین راه به جایی نمی‌برد، به دروغ از طرف خلیفه می‌گوید که باید افشین را آزاد کنی و این سخن خلیفه است (نمود فعل روایی دانستن): «چون از اجابت او نومید شدم گفتم: من رسول امیرالمؤمنینم و پروانه می‌رسانم از زبان او که هیچ مکروهی به قاسم بن عیسی نرسانی و اگر چنان‌که تن و جان او را آسیبی رسانی تو را به قصاص او مؤاخذه گردانم و حکم شریعت در انتقام او بر تو برانم». (همان: ۳۴۰) همچنین است در روایت تاریخ بیهقی: «پیغام امیرالمؤمنین بشنو: می‌فرماید که قاسم بن عیسی را نکش و تعرض مکن و هم‌اکنون به خانه باز فرست که دست تو از وی کوتاه است و اگر او را بکشی تو را بدل وی قصاص کنم». (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۱۸) همان‌گونه که از متن دو روایت بر می‌آید، هر چهار فعل روایی در دو داستان نمود یافته است و آنچه باعث کشش روایت و تعلیق گردیده، اختلاف در نمود فعل «دانستن» در دو روایت است.

**تشریح الگوی پیرنگ در داستان افشین و بودلف**  
در مرحله کنش، توالی رخدادها بین کنشگران و شیء ارزشی در داستان به دو صورت «پیوندی و

گسستگی» نمود می‌یابد. در فرمول ساختاری پیوندی که براساس کنش و توانش بین شخصیت‌های داستان ایجاد می‌شود، یکی از شخصیت‌ها باعث می‌شود تا شخصیت دیگر داستان به شیء ارزشی خویش دست یابد:

الگوی ساختارگرای پیوندی  $(\text{PN}) \{s_1 \rightarrow s_2\}$  (۱) در این الگو (برنامه روایتی یک-*program narrative*) شخصیت یک (۱S) کاری می‌کند (→) تا شخصیت دوم (۲S) با شیء ارزشی خود (O) پیوند برقرار نماید (∩).

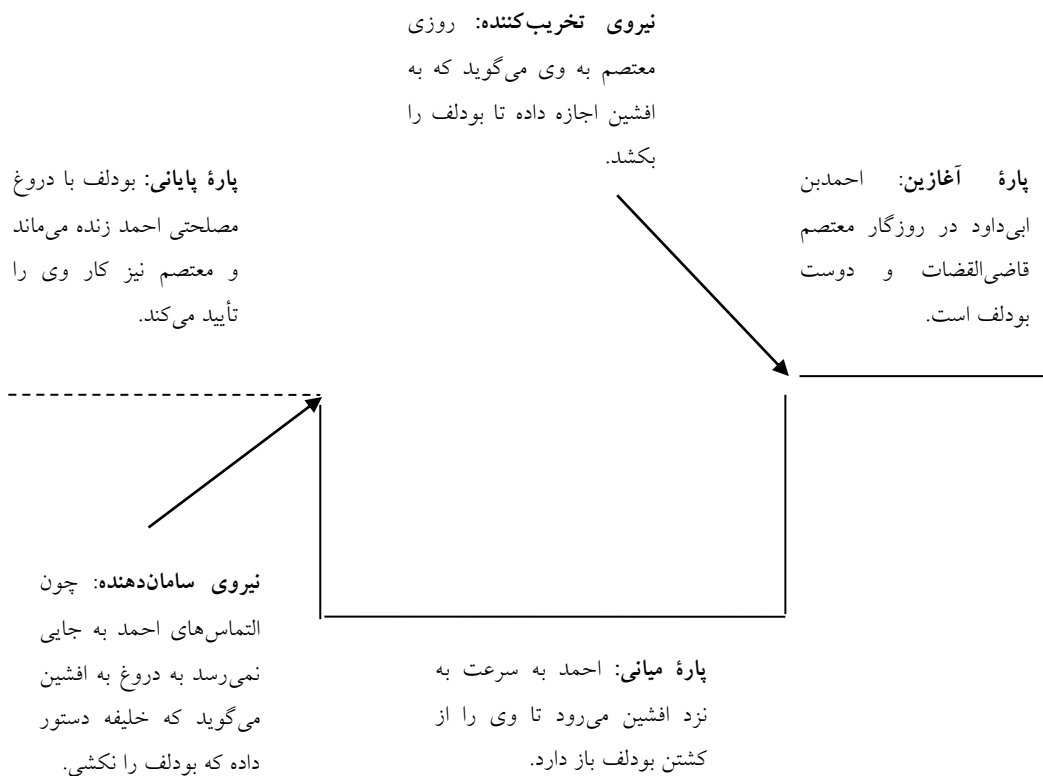
اما در فرمول ساختار گسستگی، برخلاف فرمول پیوندی، یکی از شخصیت‌ها کاری می‌کند که شخصیت دیگر از رسیدن به شیء ارزشی خود باز ماند:

الگوی ساختارگرای گسستگی  $(\text{PN}) \{s_2 \rightarrow s_1\}$  (۲) در این الگو (برنامه روایتی دو-*program narrative2*) شخصیت یک (۱S) کاری می‌کند (→) تا شخصیت دوم (۲S) از شیء ارزشی خود (O) محروم شود (U).

اکنون براساس گفته‌های بالا می‌توان گفت: ساختار پیرنگ داستان افشین و بودلف از نوع الگوی پیوندی است و به دو صورت زیر خوانده می‌شود:

الف: (۱S) (احمد بن ابی داود) کاری می‌کند (←) که ۲S (بودلف) با شیء ارزشی خود (زندگی O) در حالت اتصال قرار گیرد (∩).

با توجه به اظهارات فوق می‌توان گفت: الگوی پیرنگ در داستان افشین و بودلف به صورت زیر قابل ترسیم است:



### بررسی گونه روایت در داستان افشین و بودلف

#### براساس نظریه ژپ لینت ولت

هر داستان یک راوی دارد که به بیان حوادث داستان می‌پردازد. به بیان دیگر هر داستان از زاویه دید یک راوی (اول شخص یا دوم شخص) بیان می‌شود. اما ژپ لینت ولت معتقد است هر داستان از سه موقعیت، راوی، کنشگر و مخاطب ساخته شده است که می‌توان به بررسی گونه‌شناسی آنها پرداخت. از نظر وی هر یک از این سه موقعیت را می‌توان به وضوح مورد تبیین و مطالعه قرارداد. در گونه‌شناسی روایی ژپ لینت ولت تقابل بین راوی و کنشگر به دو گونه روایت منجر می‌گردد: الف) عمل روایت

در دنیای داستان ناهمسان؛ ب) عمل روایت در دنیای داستان همسان. روایت هنگامی «روایت دنیای داستان ناهمسان است که راوی به عنوان کنشگر (شخصیت داستان) در دنیای داستان پدیدار نشود». برخلاف آن در «روایت دنیای داستان همسان» یک شخصیت داستانی دو نقش را برعهده می‌گیرد: از یک سو به عنوان راوی (من - روایت‌کننده، یعنی کسی که حوادث داستان را بیان می‌کند) و وظیفه بیان روایت را بر دوش دارد و از سوی دیگر همچون کنشگر (من - روایت شده، یعنی کسی که حوادث داستان حول اعمال وی می‌چرخد) عهده‌دار نقشی در داستان است. شخصیت - راوی =

شخصیت - کنشگر». (عباسی و محمدی، ۱۳۸۰: ۲۲۴؛ لیت و لت، ۱۳۹۰: ۳۲)

این تقسیم‌بندی از نظر ولت براساس تضاد میان راوی - کنشگر سبب آشکار شدن شکل‌های دیگری از گونه‌های روایی در داخل شکل‌های اصلی روایتی (دنیای داستان همسان و دنیای داستان ناهمسان) شد. چون براساس تقسیم‌بندی وی، گونه‌ی روایت به کار رفته در داستان افشین و بودلف از نوع همسان است (احمدین ابی‌داود، در داستان هم راوی و هم عهده‌دار نقش است)، ما در این پژوهش به بررسی ویژگی‌های این گونه‌ی روایت و همپوشانی معیارهای آن با این داستان می‌پردازیم. روایت در دنیای داستان همسان به دو دسته تقسیم می‌شود:

#### الف) گونه‌ی روایتی متن‌گرا

در ادبیات داستانی هنگامی گونه‌ی روایت از نوع متن‌گراست که جهان داستان از طریق پرسپکتیو روایتی شخصیت - راوی (من - روایت‌کننده) و نه شخصیت کنشگر (من - روایت‌شده) درک شود. در واقع شخصیت - راوی (من - روایت‌کننده) با نگاهی به عقب یا به گذشته خود آنچه را که برایش پیش آمده، روایت می‌کند. (عباسی، ۱۳۸۱: ۶۱) به زبان ساده‌تر می‌توان گفت در این گونه‌ی روایتی دو سطح موجود است: من روایت‌کننده (یعنی وجود خارجی راوی که متن را می‌نویسد، در واقع هنگامی که راوی دست به قلم می‌برد و وجود خارجی دارد، راوی روایت‌کننده (من - روایت‌کننده)

است، یعنی کسی که می‌نویسد و روایت می‌کند. من روایت شده (شخصیت ذهنی نویسنده است که در سطح دوم قرار دارد، یعنی من دوم او). مثلاً هنگامی که من داستان زندگی خود را می‌نویسم، آن هنگام که دست به قلم می‌برم و شروع به نوشتن می‌کنم (من - روایت‌کننده) هستم زیرا وجود خارجی دارم و (من - روایت شده) آن من داستانی است که بر روی کاغذ می‌آورم و سرنوشت وی را بیان می‌کنم. در همین زمینه لیت و لت می‌گویند: «در روایت اول شخص، بین راوی و شخصیت داستانی تشابهی کارکردی وجود دارد، زیرا در این گونه روایت‌ها راوی هم کارکرد بازنمایی و هم کارکرد کنشی را بر عهده دارد، با این حال تقابل میان کارکرد راوی و شخصیت داستان همواره پابرجاست». (لیت و لت، ۱۳۹۰: ۲۳)

#### ب) گونه‌ی روایتی کنشگر

«گونه‌ی روایتی زمانی کنشگر است که شخصیت - راوی (من روایت‌کننده) با شخصیت کنشگر (من روایت‌شده) کاملاً یکی شود. بدین وسیله او می‌تواند دوباره گذشته‌اش را در فکر و حافظه‌اش زنده کند و خواننده می‌تواند دورنمای روایتی شخصیت - کنشگر را درک کند». (عباسی، ۱۳۸۵: ۸۸) در این شیوه خواننده رویدادهای داستان را از چشم یکی از کنشگران می‌بیند و دوربین تنها شخصیت را همراهی می‌کند، یعنی هر جا آن شخصیت حاضر باشد،

دوربینِ رواییِ داستان نیز همراه وی حرکت می‌کند و تا او وارد یک صحنه نشود، مخاطب از مکان آن صحنه و اتفاقات آنجا بی‌خبر است. مثلاً تا هنگامی که احمد به سرای افشین نرفته، مخاطب از حال و اوضاع بودلف بی‌خبر است، اما هنگامی که احمد به آنجا می‌رسد، دوربینِ رواییِ داستان نشان می‌دهد که افشین سفره‌ای چرمین انداخته تا سر بودلف را از تن جدا کند: «چون به دهلیز در سرای افشین رسیدم، حجاب و مرتبه‌داران وی به جمله پیش من دویدند ... چون به میان سرای رسیدم، یافتم افشین را بر گوشهٔ صدر نشسته و نطعی پیش روی وی فرود صفا بازکشیده و بودلف به شلواری و چشم بسته آنجا بنشاند و سیاف شمشیر برهنه به دست ایستاده و افشین با بودلف در مناظره و سیاف منتظر آنکه بگوید ده تا سرش بیندازد...» (همان: ۲۱۷) پس همان‌گونه که از متن داستان برمی‌آید، راوی از یک سو نقش من - روایت کننده را بر عهده دارد، به عنوان کسی که به نقل حوادث می‌پردازد و از سوی دیگر به عنوان من - کنشگر، یکی از شخصیت‌های داستان است. در واقع شخصیت احمد در این داستان هم راوی و هم کنشگر داستان است. به تبع گونهٔ روایی در هر داستان یک زاویه دید نیز شکل می‌گیرد. براساس نظریهٔ ژرار ژنت<sup>۱</sup> سه نوع زاویه دید وجود دارد:

زاویهٔ دید بیرونی: داستان از نگاه و دید کسی روایت می‌شود که آگاهی‌هایش به اندازهٔ

اتفاقات داستان نیز از دید او بیان می‌شود. شیوهٔ روایت در این داستان از دو نوع همسان - متن‌گرا و همسان - کنشگر است. زیرا «جهان داستان از طریق پرسپکتیو روایتی شخصیت - راوی (من - روایت‌کننده) و نه شخصیت کنشگر (من - روایت شده) درک شود. در واقع شخصیت - راوی (من - روایت‌کننده) با نگاهی به عقب یا به گذشتهٔ خود آنچه را که برایش پیش آمده است، روایت می‌کند. (عباسی، ۱۳۸۱: ۶۱)

در اینجا راوی تخیلی، با برگشت به گذشته آنچه را که برایش اتفاق افتاده، روایت می‌کند. در واقع راوی در «امروز و اینجا»، روایت «آن روز و آنجا» را بیان می‌کند، احمدبن ابی‌داود با برگشت به گذشته به بیان واقعه‌ای می‌پردازد که برای وی اتفاق افتاده است: «احمد گفت یک شب به روزگار معتصم نیم شب بیدار شدم و هر چند حیلت کردم خوابم نیامد و غم و ضجرتی سخت بزرگ بر من دست یافت...» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۱۴) همچنین می‌توان گفت: براساس تقسیم‌بندی لیت ولت گونهٔ روایت همسان - کنشگر نیز در این داستان دیده می‌شود، زیرا جهان داستان از طریق پرسپکتیو روایتی شخصیتی بیان می‌شود که عهده‌دار نقشی در داستان است. همان‌گونه که از عبارات نخستین داستان برمی‌آید، راوی خود یکی از کنشگران است و حوادث داستان پیرامون اعمال وی می‌گردند.

به عبارت دیگر، هر جا احمد حضور دارد،

شخصیت‌های داستان نیست و حتی کمتر از آنها می‌داند. در حقیقت خواننده تنها از برون شخصیت‌ها آگاه است و از درون آنها اطلاعی ندارد. نگاه و دیدگاه راوی در این زاویه دید، مانند یک دوربین فیلمبرداری است. (عباسی و محمدی، ۱۳۸۰: ۲۳۰)

**زاویه دید درونی:** داستان از نگاه و دیدگاه کسی روایت می‌شود که آگاهی‌هایش به اندازه شخصیت‌های داستان است. در حقیقت در زاویه دید درونی، خواننده تنها از درون (حالت‌های روانی) و برون (حرکات، شکل) یک شخصیت آگاه است و از درون دیگر شخصیت‌ها بی‌خبر است و شخصیت‌های دیگر را تنها از روی حرکات و چهره‌شان می‌شناسد.

**زاویه دید صفر:** داستان از نگاه و دیدگاه کسی روایت می‌شود که اطلاعاتش بیشتر از دیگر شخصیت‌های داستان است. در حقیقت او خداگونه از همه چیز داستان آگاهی دارد و از بیرون به رویدادهای داستان نگاه می‌کند. (همان)

زاویه دید در داستان افشین و بودلف براساس بیانات فوق از نوع زاویه دید درونی است و داستان از دیدگاه کسی بیان می‌شود که خواننده فقط از حالات درونی همان شخصیت آگاه است و بس. در این داستان تنها از حالات و آشفتگی‌های درونی احمد (راوی داستان) با خبریم و نه از درون دیگر شخصیت‌ها: «احمد گفت: یک شب به روزگار معتصم نیم شب بیدار شدم و هر چند حیلت کردم خوابم نیامد و غم و

ضجرتی سخت بزرگ بر من دست یافت... خاموش شدم که دانستم راست می‌گوید، اما قرار نمی‌یافتم و دلم گواهی می‌داد که گفتم کاری افتاده است... من با خویشتن گفتم یا احمد سخن تو در شرق و غرب روان است و تو از چنین سگی چنین استخفاف کشی؟».

(بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۱۴ و ۲۱۶؛ تنوخی، ۱۳۸۷: ۳۳۸ و ۳۴۰) این قطعه انتخابی در هر دو روایت نشان می‌دهد که زاویه دید این داستان از نوع درونی است و خواننده تنها از درون یک شخصیت باخبر است و شخصیت‌های دیگر را فقط از روی حرکات و چهره آنها می‌شناسد. به عنوان نمونه در هر دو روایت، افشین مردی خودخواه و خونریز نشان داده شده که قصد سربردن یکی از سرداران عرب به نام بودلف را دارد. (کریمی، ۱۳۸۹: ۹۵)

### بحث و نتیجه‌گیری

اگرچه با دیدگاهی غیرعلمی و نگاه فرمالیستی به نظر می‌آید که دو روایت مختلف داستان افشین و بودلف در تاریخ بیهقی و فرج بعده الشدة تفاوتی ندارند، اما واکاوی این دو روایت و بررسی پیرنگ آنها با رویکرد روایت‌شناسی نشانگر تفاوت‌هایی به شرح زیر در دستور زبان دو داستان است:

۱. در روایت تاریخ بیهقی مرحله عقد قرارداد بین کنشگران در داستان لفظاً بر زبان می‌آید در حالی که این مرحله در روایت فرج بعده الشدة ذهنی است و تنها یکی از کنشگران



مخاطب فقط از درون یکی از شخصیت‌ها (احمد) اطلاع دارد و آشنایی او با دیگر شخصیت‌ها از طریق احمد است و نه دوربین روایی داستان.

#### منابع

- استنفورد، مایکل (۱۳۸۶). *درآمدی بر تاریخ پژوهی*. ترجمه مسعود صادقی. تهران: سمت.
- اوحدی، مسعود (۱۳۹۱). *روایت‌شناسی سینما و تلویزیون*. تهران: دانشکده صدا و سیما.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۵۰). *تاریخ بیهقی*. به تصحیح دکتر علی‌اکبر فیاض. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- تنوخی، قاضی ابوعلی مُحَسَّن بن علی (۱۳۸۷). *فرج بعده الشدة*. ترجمه مولانا حسین بن حسین المویدی الدهستانی. تهران: علمیه اسلامیّه.
- حسام‌پور، سعید و دهقانیان، جواد (۱۳۹۰). «نگاهی ساختارگرایانه به داستان‌های کاووس». *بوستان ادب*. شماره ۲. صص ۱۰۰-۱۲۲.
- سلدن، رمان و ویدوسون، پیتر (۱۳۷۳). *راهنمای نظریه ادبی معاصر*. ترجمه عباس مخبر. تهران: طرح نو.
- عباسی، علی و محمدی، هادی (۱۳۸۰). *صمد: ساختار یک اسطوره*. تهران: چپستا.
- عباسی، علی (۱۳۸۱). «گونه‌های روایتی». *پژوهشنامه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی*. شماره ۳۳. صص ۷۴-۵۱.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵). «دورنمای روایتی». *پژوهشنامه فرهنگستان هنر*. شماره ۱. صص ۷۵-۹۱.

با خود عهد می‌کند تا کنشی را انجام دهد.

۲. الگوی پیرنگ به کار رفته در هر دو روایت براساس نظریه پراپ از نوع فرمول پیوندی است و در هر دو روایت احمدبن ابی‌داود کاری می‌کند که بودلف با خواسته خود (زندگی) در اتصال باشد.

۳. روایت *تاریخ بیهقی* اگرچه یک متن تاریخی است، اما به دلیل هنر نویسندگی و قدرت قلم بیهقی، در آن با نوعی ساختارشکنی در تاریخ مواجه می‌شویم به گونه‌ای که تمام مراحل یک داستان قوی اعم از مقدمه‌چینی، شخصیت‌پردازی، گره افکنی، نقطه اوج، بحران، گره‌گشایی و پایان، در این داستان دیده می‌شود و یکی از ابزارهای روایی مهمی که در *تاریخ بیهقی* برخلاف روایت تنوخی به چشم می‌خورد، استفاده از جزئی‌نگری و توصیف صحنه است که حالتی داستان‌وار و جذاب به روایت وی بخشیده است.

۴. گونه روایت به کار رفته در دو متن براساس نظریه ژپ لینت ولت بیشتر از نوع دنیای داستان همسان - متن‌گرا و در برخی صحنه‌ها از نوع کنشگر است، یعنی روایت داستان از دیدگاه کسی بیان می‌شود که خود یکی از شخصیت‌ها و در عین حال راوی داستان است و با برگشت به گذشته حوادث جریان زندگی خود را بیان می‌کند.

در انتها می‌توان گفت: گونه زاویه دید به کار رفته در دو روایت از نوع درونی است، زیرا

- قاسمی پور، قدرت (۱۳۸۸). «تحلیل ساختار روایتگر و راوی با تکیه بر هفت پیکر نظامی». نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان. شماره ۲۵. پیاپی ۲۲. صص ۱۹۰-۲۰۵.
- کرمی، محمدحسین (۱۳۸۹). بررسی تحلیلی حکایت‌های تاریخ بی‌بهمی. مشهد: به نشر- انتشارات آستان قدس رضوی.
- لینت ولت، ژپ (۱۳۹۰). رساله‌ای در باب گونه شناسی روایت- نقطه دید. ترجمه علی عباسی و نصرت حجازی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مکوئیلان، مارتین (۱۳۸۸). مجموعه مقالات روایت. ترجمه فتاح محمدی. تهران: مینوی خرد.
- نجومیان، امیرعلی (۱۳۸۵). «تاریخ، زبان و روایت». پژوهشنامه علوم انسانی. شماره ۵۲. صص ۳۱۸-۳۰۵.

## Difference of Story Structure in Two Narrations from *"Afshin and Boodlof"*

Fazlolah Xodadadi\* / Mahmood Barati\*\* / Shirin Ashoorloo\*\*\*

**Receipt:**

2014/3/14

**Acceptance:**

2016/5/30

### Abstract

This paper aimed at accomplishing a comparative study toward two narrations "*Afshin and Boodlof*" from *Beyhaqi History* by *Abolfazl Beyhaqi* and also *Faraj Badol Shadat* by *Qazi Mohsen Tanooxi*. It seems that since there is no difference in the structure of these stories based on the related plot and point of view, regarding the structuralism narrations as well as the analysis of story structure, we can see such differences in spite of their similarities in the kind of narrations and the contract stage of actors. So, it can be said that such contract is obvious in the narration of *Beyhaqi Hisroty* however, such contract does not exist in the narration of *Faraj Badol Shadat* by *Qazi Mohsen Tanooxi*. The results of this analytical – descriptive and library based study showed that considering the theory of these two kinds of narrations, there are actors in these two stories and they follow this structure " $PN_1=f\{s_1 \rightarrow s_2 \cap o\}$ ", however, there is a difference between them based on the story structure and contract stage of actors.

**Keywords:** Structuralism Narration, Story Structure, *Afshin and Boodlof*, *Pirang*.

---

\* Ph.D. Student, Persian Language and Literature, Imam Khomeini International University, Qazvin. (Corresponding Author). E-mail: falollah1390@yahoo.com

\*\* Associate Professor, Persian Language and Literature, Isfahan University

\*\*\* M.A. Persian Language and Literature, Isfahan University.